

خاورمیانه و تروریسم جدید

کیهان بزرگر*

دیباچه

در طول ۵۰ سال گذشته منطقه خاورمیانه به عنوان منشاء اصلی ناامنی و تنش نسبت به صلح و امنیت جهانی در نظر گرفته شده است. به طور سنتی تهدیدات نسبت به ثبات و امنیت جهانی ریشه در بروز جنگها و تداوم بحرانها میان دولتهای منطقه از یک سو و قدرتهای خارجی در حفظ منافع ملی خود و در برخورد با این دولتها از سوی دیگر بوده که به طبع نظام بین‌الملل را نیز درگیر می‌کرد. با وقوع رویدادهای ۱۱ سپتامبر موضوع جدیدی به نام تروریسم جهانی نیز وارد مسائل پیچیده منطقه خاورمیانه شده است. با بروز وقایع ۱۱ سپتامبر، کشورهای غربی و در راس آن آمریکا به منظور رفع خطرات ناشی از تروریسم جدید مصمم هستند تا مبارزه با تروریسم را در خارج از مرزهای خود و در قالب هدایت جنگها و از طریق دستکاری در ساخت قدرت و سیاست منطقه انجام دهند. این امر به نوبه خود مبنای شکل‌گیری تحولات جدیدی در سطح منطقه خاورمیانه است. به نحوی که مسایل فعلی منطقه خاورمیانه را با مسایل صلح و امنیت بین‌المللی متصل کند. از آنجا که ریشه‌های شکل‌گیری تروریسم جدید در مسائل مختلف خاورمیانه نهفته

* دکتر کیهان بزرگر، استادیار روابط بین‌الملل در واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی و پژوهشگر ارشد مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه است. (kbarzegar@ihcs.ac.ir)
فصلنامه مطالعات بین‌المللی (ISI)، سال سوم، شماره ۴، بهار ۱۳۸۶، صص ۱۶۴-۱۴۷

است، لذا فهم ارتباط موجود میان مسائل منطقه‌ای و شکل‌گیری تروریسم جدید از اهمیت خاصی برخوردار است. دو پرسش کلیدی راهنمای این تحقیق می‌باشند:

۱. چرا تروریسم جدید در منطقه خاورمیانه به وجود آمده است؟
 ۲. سیاستهای قدرتهای بزرگ و نظام بین‌الملل در هدایت جنگ در منطقه خاورمیانه چه تأثیری در شکل‌گیری تروریسم جدید داشته است؟ در نهایت این سیاستها چه چالشهای جدیدی برای صلح و امنیت بین‌المللی به همراه آورده است؟
- استدلال اصلی نویسنده در این تحقیق این است که: «زمینه‌های شکل‌گیری تروریسم جدید به طور بالقوه ریشه در پیچیدگیهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی منطقه خاورمیانه دارد که تحت تاثیر سیاستها و رفتارهای نظام بین‌الملل و دخالتهای قدرتهای خارجی در ساخت قدرت و سیاست منطقه جنبه بالفعل یافته است.» از نظر نویسنده برخورد نظامی با مشکل ریشه‌ای سیاسی - فرهنگی نه تنها منجر به توقف این پدیده نمی‌شود بلکه زمینه‌های توسعه خصومت در منطقه را فراهم می‌کند. به عبارت دیگر با زبان و روشهای فعلی برخورد با فعالیتهای تروریستی جنگ علیه تروریسم جدید محکوم به شکست است، چرا که در دراز مدت مبنای نامنی، بی‌اعتمادی و تنش در روابط بین ملتها و دولتها را تشدید می‌کند.

تروریسم جدید

مسئله تروریسم همواره در جامعه بشری وجود داشته است. نکته جدید این است که این مسئله با معرفی ویژگیهای جدید به نوعی ابعاد بین‌المللی پیدا کرده که بر درجه اهمیت آن برای نظام بین‌المللی می‌افزاید. بی تردید بروز حوادث ۱۱ سپتامبر نقطه عطفی در شکل‌گیری فعالیتهای تروریستی از نوع جدید است. در واقع «تروریسم قدیم» ابعاد داخلی و منطقه‌ای داشته و در حوزه و زمان مشخصی عمل می‌کرده به نحوی که تأثیرات آن بر جامعه بین‌المللی کمتر بود. در مقایسه، تروریسم جدید فراتر از

مرزهای ملی و منطقه‌ای عمل می‌کند و تأثیرات جهانی دارد و به طور مستقیم تهدید علیه صلح و امنیت جهانی به شمار می‌رود. بدین ترتیب، امنیت بین‌المللی که برای سالیان طولانی به وسیله بروز جنگها و بحرانها در میان ملتها تهدید می‌شد، در شرایط حاضر توسط نیرویی ناشناخته، پیچیده و غیر متعارف تهدید می‌شود که به سادگی قابل حل نمی‌باشد. همچنین در مقایسه با تروریسم قدیم، نوع جدید تروریسم جنبه شخصی، ملی یا تروریسم دولتی ندارد، بلکه در کشورهای متعدد رخ می‌دهد و به وسیله یک شبکه جهانی پیچیده هدایت می‌شود. مرکز تروریسم جدید منطقه خاورمیانه، نیروی هدایت کننده آن رادیکالیسم سنی و نماینده آن القاعده است. اهداف اصلی تروریسم جدید عبارتند از :

۱. بی‌ثبات کردن امنیت بین‌المللی؛

۲. زیر سوال بردن مشروعیت ارزشها و فرهنگ غربی؛

۳. ایجاد نوع جدیدی از تعادل قدرت بین غرب و جهان اسلام.

در نتیجه وجود چنین ویژگیها و اهدافی، تروریسم جدید دارای ابعاد خشونت‌آمیز بیشتر و تساهل کمتری است. ریشه اصلی شکل‌گیری این نوع تروریسم ناشی از نوعی افراط‌گرایی است که به نوبه خود ریشه در نارضایتیهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جوامع منطقه از سیاستهای نظام بین‌الملل نسبت به منطقه خاورمیانه دارد. تروریسم القاعده‌ای با ریشه دواندن در قلبها و افکار نیروهای خود سعی در دسترسی به یک هدف ایده آل دارد. همان طور که القاعده تاکید می‌کند: « چون مال و زندگی ما امن نیست، لذا هیچ کس حق ندارد در دنیا امن باشد.» بر این اساس هدایت کنندگان عملیات انتحاری معتقدند که جنگ آنها بر اساس ایمان آنها و مهم تر از همه رضایت خداوند است و آنها مطمئن هستند که به هر حال آنها در بهشت خواهند بود.^۱

سرانجام تروریسم جدید به نوعی یک تاکتیک است که به وسیله یک شبکه

پیچیده جهانی هدایت می‌شود. بر این اساس، مبارزه و سرکوب چنین پدیده‌ای میسر

نمی‌شود، مگر اینکه ریشه‌های واقعی پیدایش آن از یک سو و انگیزه‌های طرفداران آن از سوی دیگر شناسایی و مورد توجه قرار گیرند. در چارچوب خاورمیانه، بی‌تردید شکل‌گیری تروریسم جدید نتیجه یک نوع حس تاریخی ناشی از بی‌عدالتی، دخالت‌های سیاسی قدرتهای خارجی و به نوعی حس تحقیر به وجود آمده در میان ملت‌های منطقه ناشی از دخالت‌های بی‌اندازه قدرتهای جهانی و متحدان منطقه‌ای آنها در امورات ملت‌های منطقه است.^۲ در واقع چنین پیچیدگی‌های سیاسی، فرهنگی و روانشناسانه شرایط شکل‌گیری تروریسم جدید را فراهم کرده‌اند. به همین دلیل بدون حل مشکلات موجود در سطح خاورمیانه، رفع تروریسم جدید تا حدودی غیر ممکن به نظر می‌رسد.

خاورمیانه و تروریسم جدید

با بروز حوادث ۱۱ سپتامبر، موضوع تروریسم جدید به عنوان بعد اصلی مطالعات امنیت بین‌الملل مطرح شده است. به عبارت دیگر موضوع تروریسم به عنوان مهمترین عامل تهدید کننده صلح و امنیت بین‌الملل و به عنوان چالش اصلی که جامعه جهانی با آن مواجه می‌باشد از اهمیت خاصی برخوردار گردیده است. در شرایط جدید سؤال این است که چرا تروریسم جدید در منطقه خاورمیانه پدیدار گردیده است؟ برای یافتن پاسخی قانع کننده در نظر گرفتن چند عامل تسریع کننده در این زمینه ضروری به نظر می‌رسد. هر چند ویژگی‌های خاص سیاسی، فرهنگی و اقتصادی منطقه خاورمیانه همچون شکاف‌های فرهنگی- قومی، تقابلات مذهبی، وجود جوامع سنتی، وقوع جنگ‌ها و غیره زمینه‌های شکل‌گیری تروریسم جدید را فراهم کرده‌اند، اما از نظر نویسنده سیاست‌ها و رفتارهای نظام جهانی در برخورد غیرواقعی بینانه با مسائل و مشکلات منطقه‌ای نیز نقش مهمی در شکل‌گیری تروریسم جدید داشته است.

در تاریخ خاورمیانه، هیچ دو کشوری به اندازه بریتانیا و ایالات متحده نقش مستقیم در شکل‌گیری جهت سیاست‌های نظام بین‌الملل در این منطقه نداشته‌اند.

در مورد بریتانیا، سیاستهای استعماری این کشور نقش اصلی در شکل‌گیری جغرافیای سیاسی و مرزهای قومی منطقه در جهت رفع نیازهای سیاست خارجی بریتانیا در نیمه نخست قرن بیستم داشته است. سیاستهای غیر سازنده و مخرب بریتانیا که مبتنی بر تامین منافع ملی این کشور بود، بیش از هر عامل دیگری منجر به ایجاد تقسیمات غیر واقعی مرزهای سرزمینی و متعاقب آن تأسیس دولتهای ساختگی بدون در نظر گرفتن واقعیت‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و قومی منطقه گردید.^۳ در نتیجه این سیاستها، سرتاسر نیمه دوم قرن بیستم شاهد بروز جنگها و بحرانهای متعدد و بیش از آن تضادهای مذهبی و قومی بین ملتهای منطقه خاورمیانه بود. در نتیجه این سیاستها، در شرایط امروز منطقه خاورمیانه، هیچ کشور عربی یا غیر عربی منطقه را نمی‌توان یافت که مشکلات سرزمینی و قومی جدی با همسایه خود نداشته باشد. نتیجه چنین فضایی، حضور و تقویت حکومت‌های اقتدار گرا است که برای حفظ خود و با حمایت قدرتهای خارجی به سرکوب تقاضاهای ملتها برای آزادسازی سیاسی، توزیع مناسب قدرت و ثروت اقتصادی پرداخته‌اند که به نوبه خود پیش شرطهای ورود به روند دموکراسی‌سازی می‌باشند.^۴ حضور ایالات‌متحده در مسایل قدرت و سیاست منطقه خاورمیانه به دنبال خروج بریتانیا از منطقه در سال ۱۹۷۱، بر پیچیدگی و حضور تنش‌های سیاسی در منطقه افزود. برای سالیان دراز ایالات‌متحده به منظور حفظ ثبات و امنیت در منطقه در جهت تامین منافع ملی خود- همان‌گونه که در سخنان اخیر رهبران این کشور آمده- تقاضاهای ملتهای خاورمیانه را نادیده گرفته و هرگونه حرکت‌های دموکراسی‌سازی را قربانی دسترسی به اهداف ملی خود کرد.^۵ به عبارت دیگر، سیاستهای آمریکا در جهت ایجاد حفظ ثبات در منطقه منجر به سرکوب هرگونه حرکت‌های دموکراسی خواهی گردید. پی‌گیری چنین سیاست‌های ثبات‌خواهانه بردو اصل استوار بوده است:

۱. کنترل منابع و تضمین انرژی؛

۲. به سرانجام رساندن روند صلح اعراب و اسراییل.

یکم. کنترل منابع انرژی

در چارچوب دسترسی به این هدف سیاست خارجی آمریکا در دو جهت مسایل قدرت و سیاست در منطقه خاورمیانه را تحت تاثیر قرار داد:

۱. حمایت از حکومت‌های اقتدارگرا و غیردموکراتیک در منطقه

در این ارتباط، بعد از جنگ یکم خلیج فارس ارسال تسلیحات نظامی و تقویت و حمایت از سیستم‌های سیاسی و اقتصادی آمریکا نقش برجسته‌ای در سر پا نگاه داشتن حکومت‌های منطقه در رأس قدرت و به طبع تقویت ثبات منطقه‌ای داشت. از این طریق حکومت‌های منطقه قادر بوده‌اند تا ضمن حفظ پایه‌های حکومت‌های سنتی خود به سرکوب توده‌ها نیز بپردازند.^۶ به عبارت دیگر نیروهای مخالف سیاسی اجازه حضور در سیاست و قدرت در یک فضای آزاد سیاسی و به پیروی از آن، توزیع عادلانه و دموکراتیک قدرت را نداشته‌اند.

همچنین در نتیجه پی‌گیری چنین سیاستی، بسیاری از توده‌های جهان عرب، ایالات متحده را عامل و مقصر اصلی به تعویق انداختن و ایجاد فضای باز سیاسی در منطقه در نظر می‌گیرند.^۷ در طی سالهای گذشته، تقاضاها برای ایجاد نظام‌های واقعی پارلمانی به جز مواردی اندک و ظاهری در کشورهای کوچک خلیج فارس مانند کویت، بحرین و قطر ناکام ماند. نتیجه چنین فضایی از یک سو منجر به پیدایش افراطی‌گرایی و از سوی دیگر منجر به شکل‌گیری نوع خاصی از «ساخت قدرت»^(۱) گردید که به نوبه خود موجب افزایش انگیزه‌ها و زمینه‌های گسترش افراطی‌گری می‌گردد. از سوی دیگر سیاست‌های آمریکا در دهه ۱۹۸۰ نقش برجسته‌ای در شکل‌گیری زمینه‌های اولیه رادیکالیسم گردید. به عنوان مثال، ایالات متحده در طول این دهه به منظور مقابله با ارتش شوروی و هم چنین محدود کردن زمینه‌های نفوذ انقلاب اسلامی ایران به حمایت از

1. Power-Base

گروههای رادیکال سنی در منطقه پرداخت. یکی از نتایج عمده این سیاستها، شکل‌گیری القاعده و تروریسم جدید است. هم‌چنین سیاستهای آمریکا در حمایت از رژیم طالبان در افغانستان در اوایل دهه ۱۹۹۰، زمینه‌های لازم برای شکل‌گیری، سازماندهی، استخدام و آموزش نیروهای این سازمان تروریستی و آماده‌سازی آنها برای انجام عملیات تروریستی در سرتاسر جهان را فراهم آورد. هم‌چنین سیاستهای آمریکا در حمایت از حکومتهای منطقه، شکل خاصی از «ساخت قدرت» را به وجود آورد^۵ که اساساً در ماهیت هرگونه تلاش در جهت دموکراسی‌سازی را تضعیف می‌سازد. در نتیجه چنین سیاستهایی امروزه شاهد حضور حکومتهای اقتدارگرا با ویژگیهای خاص هستیم که در یک دایره بسته قدرت بر ملتهای منطقه حکومت می‌کنند. ویژگیهای این ساخت قدرت از جمله انحصاری بودن، غیرمتعادل بودن، نامحدود بودن به‌گونه‌ای است که تنها امتیازاتی برای قشر خاصی فراهم می‌کند که به هسته اصلی قدرت وفادار باشند. با این ویژگیها، بدیهی است که این ساخت قدرت با تمامی ابزارهای ممکن سعی در حفظ خود خواهد داشت و بدین ترتیب جریان آزاد جابه‌جایی قدرت به گونه‌ای که در کشورهای دموکراتیک رخ می‌دهد، در منطقه صورت نمی‌گیرد.^۸ در واقع با وجود چنین مراکز قدرتی در سطح منطقه، شانس ایجاد دموکراسی‌سازی و فضای باز سیاسی بسیار محدود است. به عبارت دیگر دموکراسی‌سازی زمانی رخ می‌دهد که سردمداران قدرت رضایت به انجام آن دهند، نه اینکه با تمایل و خواست ملتها و توده‌های مردم به سادگی انجام گردد. حکومت سرکوبگر صدام حسین در عراق نمونه بارز این امر است. بی‌تردید با حضور رژیم بعثی در عراق هیچ‌گونه تحول دموکراتیک در این کشور صورت نمی‌گرفت چرا که هسته اصلی قدرت رضایت به انجام آن نمی‌داد.

۲. حضور فزاینده نظامی در منطقه

در زمینه حضور نظامی آمریکا نیز، جنگ یکم خلیج‌فارس منجر به تاسیس

چندین پایگاه نظامی آمریکا در منطقه گردید. چنین حضور پررنگی مبنای اصلی اتحاد میان حکومت‌های منطقه و آمریکا گردید. به نحوی که این حکومتها چنین حضوری را عنصر اصلی در حفظ پایه‌های نظامی و متعادل کردن نقش مخالفان خود تلقی می‌کنند. هرچند در ابتدا حکومت‌های منطقه بسیار از حضور پررنگ و فوری آمریکا خوشحال بودند، اما رفته رفته چنین حضوری پایه مشروعیت این حکومتها را نیز زیر سوال برد. به زودی آشکار گردید که حضور آمریکا نه تنها در چارچوب حقوق بین‌الملل و حمایت از حق تعیین سرنوشت یا حقوق بشر، بلکه در جهت کنترل و تضمین صدور منابع انرژی یا اساساً حفظ منافع ملی آمریکا از طریق ایجاد ثبات در منطقه بوده است. چنین حضور پررنگی به تدریج زمینه‌های گسترش موج جدید از رادیکالیسم مذهبی با ایجاد نارضایتی، بی‌اعتمادی و به طور کلی برداشت منفی توده‌ها از نقش و مقاصد حضور نظامی آمریکا در منطقه و دخالت گسترده آن در امور داخلی ملت‌های منطقه را فراهم ساخت. نهایتاً این افزایش حضور منجر به افزایش تنش و خشونت در منطقه گردید که به نوبه خود یکی از موانع اصلی روندهای دموکراسی سازی گردید.

دوم. روند صلح اعراب و اسرائیل

در زمینه صلح اعراب و اسرائیل، به منظور حفظ تعادل در قدرت و سیاست منطقه خاورمیانه، سیاست‌های آمریکا همواره به نفع و حمایت از اسرائیل جهت‌گیری می‌شده است. در طول دهه گذشته، ایالات متحده هرگز به عنوان یک میانجی منصف در منازعه اعراب و اسرائیل عمل نکرده است. اتخاذ چنین سیاست‌های حمایت‌گرایانه سیاسی، نظامی و مالی از اسرائیل نه تنها خشم و نارضایتی توده‌ها را برانگیخته بلکه به نوعی منجر به تحقیر عمومی توده‌های جهان عرب گردیده است. به عبارت دیگر عدم توانایی ایالات متحده در جلب اعتماد افکار عمومی منطقه، موقعیت و جایگاه این کشور نزد توده‌ها را شدیداً به زوال کشانده است. بی‌تردید چنین حس فزاینده سرخوردگی در

میان توده‌های عرب یکی از عوامل اصلی تسریع شکل‌گیری حرکت‌های افراطی و تلاش آنها به منظور دستیابی به اهداف و حقوق مشروع از طریق مبارزه مسلحانه یا در بعضی موارد فعالیت‌های تروریستی گردیده است. به عنوان مثال بسیاری از لایه‌های افراطی جوامع سنی منطقه هدف از انجام عملیات در عراق را وظیفه شرعی خود به منظور ایجاد جهادی دیگر در حمایت از برادران مظلوم خود در این کشور در نظر می‌گیرند تا از این طریق به نوعی اعتبار مسلمانان نیز بازگردانده شود. در حال حاضر، افکار عمومی در جهان عرب شدیداً از هدایت جنگ عراق از سوی آمریکا به بهانه مبارزه با تروریسم و به پیروی از آن، آثار و تهدیدات آن برای جوامع عربی نگران است.^۱ حتی برداشتهای منفی از سیاست‌های آمریکا که در طی سه دهه گذشته در منطقه خاورمیانه و به خصوص در جهان عرب همواره روبه افزایش بود، در اثر هدایت جنگ علیه تروریسم در سرزمین‌های اسلامی به سایر نقاط جهان اسلام نیز سرایت کرده است.

در نتیجه اعمال چنین سیاست‌هایی از سوی آمریکا، هیچ منطقه‌ای از جهان به اندازه منطقه خاورمیانه زمینه‌های پذیرش فعالیت‌های تروریستی را نداشته است. به عبارت دیگر پدیده تروریسم جدید در واقع واکنشی است به شرایط پیچیده و دردهای مزمن که در منطقه خاورمیانه وجود دارد. به عنوان واقعیتی آشکار، در نتیجه سیاست‌های مداخله‌گرایانه قدرتهای خارجی در طول دو قرن گذشته، هیچ کشور خاورمیانه را نمی‌توان یافت که با همسایه خود مشکلات مرزی، سیاسی، قومی و مذهبی نداشته باشد. حتی در درون دولتهای ملی نیز شکافهای فرهنگی- مذهبی و سیاسی میان لایه‌های مختلف جامعه وجود دارد که در شرایط حاضر با دور جدیدی از مخالفتها در قالب هدایت جنگ علیه تروریسم وارد مرحله جدیدی شده است. در واقع، پیچیدگیهای خاص سیاسی، فرهنگی و قومی- مذهبی کشورهای منطقه به گونه‌ای است که زمینه‌های بالقوه گسترش تضاد و خشونت را دارند و لذا هر گونه دخالتهای خارجی در ساخت طبیعی قدرت و سیاست منطقه منجر به افزایش تنش و بی‌ثباتی و عدم تعادل قدرت نه تنها در

روابط دولتها، بلکه در روابط ملتهای منطقه خواهد شد. نمونه بارز این مسئله هدایت جنگ در عراق است که در قالب فتنه مذهبی و جنگ قومی بین شیعه و سنی پیچیدگیها و تناقضات جدیدی را در سطح منطقه خاورمیانه فراهم کرده است.^{۱۰}

جامعه بین‌المللی و جنگ علیه تروریسم: چالش یا فرصت؟

صرف نظر از اینکه چه عنصری موجب تسریع و تکامل تروریسم جدید شده، چالش اساسی این است که اصولاً آیا نوع برخورد و سیاستهای اتخاذ شده حاضر از سوی قدرتهای جهانی با فعالیتهای تروریستی، منجر به خشکاندن ریشه‌ها یا دست‌کم کاهش فعالیتهای گروههای تروریستی و خطرات آن برای صلح و امنیت بین‌المللی می‌گردد؟ آیا اتخاذ چنین سیاستهایی فرصت است یا چالشهای جدیدی را فراهم می‌سازد؟ با وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر، مبارزه با تروریسم جدید به عنوان محور مشترک و اصلی نگرانی جامعه بین‌المللی نسبت به صلح و امنیت جهانی مطرح شده است. بر همین اساس، مبارزه با فعالیتهای تروریستی در راس سیاستهای خارجی دولتهای ملی قرار گرفته است. از سوی دیگر ابزار استفاده از تروریسم به عنوان ابزار فشار به دولتهای ملی درآمده است. این امر به خصوص در مورد کشورهایی صادق است که با نظم جهانی موجود سر سازگاری ندارند و آن را تهدیدی برای نظامهای سیاسی خود در نظر می‌گیرند. در شرایط حاضر، جنگ علیه تروریسم به نوعی از حوادث ۱۱ سپتامبر مشروعیت و توجیه یافته است به طوری که دولتهای بزرگ از آن به عنوان تعهد خود به صلح و امنیت جهانی یاد می‌کنند. در این چارچوب ایالات‌متحده به عنوان نماینده نظام جهانی یا بهتر است بگوییم از دیدگاه خود ریاست آن، رهبری مبارزه با تروریسم جهانی را با شعار حذف فعالیتهای تروریستی با شعار دموکراسی سازی آغاز کرده است.

از دیدگاه دولت فعلی بوش، از حملاتی همچون رویدادهای ۱۱ سپتامبر تنها زمانی می‌توان جلوگیری کرد که آزاد سازی و دموکراسی سازی در کشورهای خاورمیانه به

عنوان اولویت سیاست جهانی مورد توجه و اولویت قرار گیرند.^{۱۱} در واقع این شعار توجیه عقلانی بوش در بسیج افکار عمومی آمریکا برای هدایت جنگ در افغانستان و عراق بود. به عبارتی توجیه مشروعیت جنگ افغانستان مبارزه با القاعده و فعالیتهای تروریستی و جنگ در عراق به بهانه محروم کردن تروریستها از دستیابی به تسلیحات کشتار جمعی صورت گرفت. از این دیدگاه، جابه‌جایی رژیم طالبان و سرنگونی صدام حسین به عنوان دو عنصر افزایش تروریسم جدید به عنوان تلاش جدی آمریکا به منظور برقراری ثبات و امنیت خاورمیانه و جهان مورد استفاده قرار گرفت.

صرف نظر از اهداف واقعی دولت فعلی آمریکا در زمینه ضرورت دموکراتیک کردن منطقه خاورمیانه، بحث اصلی این است که آیا اصولاً چنین روشی از دموکراسی‌سازی به طور مؤثر قابلیت پذیرش و پیاده شدن در منطقه را دارد؟ سوال اساسی این است که جامعه جهانی و در رأس آن آمریکا با هدایت جنگها به چه نتایجی دست یافته است؟ آیا استفاده از چنین روشی به نتایج مطلوب منجر شده و آیا اصولاً جهان در حال حاضر امن تر شده است؟ آیا منطقه خاورمیانه یک منطقه امن تر شده است؟ و نهایتاً آیا توان عملیاتی و سازمانی گروهها و سازمانهای تروریستی به عنوان پیش زمینه برقراری روند دموکراسی‌سازی کاهش یافته است؟

تروریسم جدید همان‌گونه که بحث گردید از طریق قانع کردن افکار و دیدگاههای طرفداران خود عمل می‌کند که از زندگی و جان خود به عنوان یک سلاح استفاده می‌کنند. ریشه این اعمال بیش از هر چیز به برخورد نا متناسب و از موضع بالای جهان غرب نسبت به جهان عرب بر می‌گردد. در این چارچوب، حضور نیروهای خارجی در منطقه و هدایت جنگها به شکل فعلی با فعالیتهای تروریستی بی‌تردید نتایج معکوس خواهد داشت. به عبارت دیگر، نمی‌توان برای یک مسئله فرهنگی-سیاسی، با ارایه یک چاره نظامی راه حل پیدا کرد؟ با توجه به اینکه مشکلات فعلی در خاورمیانه اثرات فزاینده دارد، لذا خشکاندن ریشه‌های تروریسم جدید بیش از هر چیز در درجه نخست نیازمند شناسایی ریشه‌های

شکل‌گیری و سپس حل آن است. یک جهان امن در درجه اول نیازمند خاورمیانه‌ای با ثبات و پیشرفته از لحاظ ثبات اجتماعی و اقتصادی است. تحقق چنین امر مهمی دست‌کم نیازمند اقدام نظام بین‌المللی در حل دو مسئله اساسی و پیچیده در منطقه خاورمیانه می‌باشد:

۱. تضعیف نقش و قدرت حکومت‌های اقتدارگرا که با حضوری انحصارگرایانه، وابستگی به قدرتهای بزرگ و برخورداری از قدرت نامحدود، به طور بالقوه زمینه‌های رشد افراط‌گرایی و فعالیتهای تروریستی را فراهم می‌کند که در نهایت نتیجه آن متوقف شدن یا تأخیر روند دموکراسی‌سازی است.
۲. حل مسئله فلسطین که در واقع ریشه اصلی شکل‌گیری حرکتهای افراطی و تروریستی در جهان عرب می‌باشد.

هدایت جنگ علیه تروریسم جهانی تاکنون نتایجی همچون: افزایش ناامنی در سراسر جهان، افزایش تضادهای قومی- مذهبی و نهایتاً افزایش نارضایتی حکومتها و ملتهای منطقه از حضور بیگانگان و تهدیدات مستقیم ناشی از آن در زمینه‌های گسترش بی‌اعتمادی و تنش را در پی داشته است.

افزایش ناامنی در جهان

با توجه به اینکه وجود ناامنی و بی‌ثباتی بهترین زمینه را برای عملیات تروریستی فراهم آورد، استراتژیهای آمریکا در هدایت جنگ علیه تروریسم منجر به افزایش ناامنی در منطقه شده است. در واقع هدایت جنگ و متعاقب آن حضور گسترده نظامی نه تنها منجر به امنیت در عراق نشد بلکه فضای خشونت، بی‌اعتمادی و ناامنی در منطقه را افزایش داد. واقع امر این است که اولویت نخست برای شهروندان منطقه خاورمیانه برقراری امنیت به عنوان پیش زمینه توسعه سیاسی و اقتصادی است. به عبارت دیگر مردم منطقه به مسائل روزمره زندگی هم چون وجود فضای امن، آینده مطمئن و شرایط

بهرتر اقتصادی بیشتر توجه می‌کنند تا به رشد روزافزون شعارهای مربوط به آزادی سازی و دموکراسی سازی به خصوص با در نظر گرفتن اصول لیبرالیسم غربی. در واقع در نتیجه سیاستهای متناقض قدرت‌های مداخله گر در قدرت و سیاست منطقه، در هیچ منطقه‌ای به اندازه منطقه خاورمیانه بزرگ، شاهد بروز تضادها و بدبینی‌ها بر ضد روندهای دموکراسی‌سازی و جهانی شدن نیستیم. در حال حاضر، ملت‌های عرب منطقه شدیداً نسبت به سیاست‌های آمریکا در منطقه بدبین هستند. همان‌گونه که تاریخ منطقه نشان می‌دهد، مسلمانان عرب همیشه بر علیه سلطه نیروهای خارجی خصوصاً غیر مسلمانها مقاومت کرده‌اند. لذا حضور فزاینده نیروهای بیگانه در منطقه فضای خشونت و نارضایتی را در منطقه و در جهان عرب تشدید می‌کند. بنابراین، در نتیجه هدایت جنگها به شکل فعلی، نه تنها امنیت شهروندان غربی تامین نشده بلکه روز به روز بر تهدیدات علیه آنها افزوده می‌شود بمب‌گذاریهای اسپانیا و لندن مثالهای بارزی هستند. در حال حاضر، هیچ منطقه امنی برای شهروندان غربی در جهان وجود ندارد.

افزایش شکافهای قومی- مذهبی

بی‌تردید هدایت جنگها به شکل فعلی علیه فعالیتهای تروریستی شکافهای قومی- مذهبی و هویتی را در سطح جهانی افزایش داده است. در سطح جهانی شکافهای بین ملت‌های مسلمان و مسیحی در حال افزایش است و روز به روز پیچیده می‌شود. این شکاف بیشتر بر محور بی‌اعتمادی روز افزون بین دو طرف نسبت به مقاصد و اهداف طرف مقابل وجود دارد. اظهارات پاپ بندیکس شانزدهم رهبر کاتولیکهای جهان در زمینه ترویج خشونت‌گرایی از سوی مذهب اسلام و واکنشهای شدید جوامع اسلامی به آن یک نمونه آشکار در این مسئله است. از آنجا که غرب محل زندگی بسیاری از اقلیتهای مسلمان است، تداوم چنین امری منجر به افزایش خشم و تنش در روابط دو طرف است. در این زمینه، مسلمانان که در غرب زندگی می‌کنند به نوعی فزاینده احساس ناامنی و

بر خورد تحقیر آمیز از اعمال و دولتهای غربی دارند. بی تردید سازمان القاعده از گسترش چنین شکافی بین دو جوامع در جهت توجیه اعمال خود استفاده می کند.

در سطح منطقه‌ای و ملی نیز هدایت جنگ علیه تروریسم در طول پنج سال گذشته نه تنها منجر به ایجاد منطقه‌ای امن تر نشده بلکه زمینه‌های اختلاف و بی اعتمادی را میان ملت‌های منطقه و گروه‌های قومی- مذهبی افزایش داده است و از این لحاظ زمینه‌های مناسب‌تری برای افزایش فعالیت‌های تروریستی فراهم کرده است. از مثال‌های آشکار در این زمینه، وجود شرایط فعلی در افغانستان است. در افغانستان با عدم توان دولت مرکزی در کنترل نیروهای طالبان و بقایای القاعده به نوعی شاهد «بازگشت تدریجی طالبان» هستیم. در طول پنج سال گذشته سیاست‌های آمریکا در افغانستان مبتنی بر همکاری همزمان با دولت مرکزی و گروه‌های مخالف دولت مرکزی (جنگ‌سالاران) بود تا از این طریق موفق به خشکاندن ریشه‌های تروریسم و دستگیری بقایای القاعده گردد. اما نتیجه اجرای چنین سیاست‌هایی، قبل از هر چیز تداوم ناامنی و بی‌نظمی در سرتاسر کشور بوده است به نحوی که امروزه شاهد هستیم طالبان سعی در بازسازی نیروهای خود و کنترل بسیاری از مناطق جنوبی افغانستان دارند. هر چند رژیم طالبان دیگر حکومت را در اختیار ندارد. اما اندیشه طالبانی به عنوان نتیجه‌ای از هدایت جنگ و تداوم تنش و خشونت همچنان در سرتاسر افغانستان باقی مانده است.

در عراق وضعیت به مراتب وخیم‌تر و پیچیده‌تر است که به نوبه خود خطری به صلح و امنیت منطقه‌ای و جهانی می‌باشد. در نتیجه اجرای سیاست‌های آمریکا در گسترش حضور، دخالت در امور ملت‌ها و به طور کلی دست کاری در ساخت طبیعی قدرت و سیاست این کشور، امروزه به نوعی شاهد شکاف و بی اعتمادی روزافزون میان گروه‌های قومی- سیاسی سنی، شیعه و کرد هستیم. در حال حاضر جنگ داخلی و قومی با شدت زیادی در عراق در جریان است. این امر به خصوص بعد از انفجارهای مکان‌های مقدس شیعی در سامره شدت بیشتری یافته است که به نوعی علامت شروع یک فتنه مذهبی

در منطقه می‌باشد. هدف اصلی القاعده در عراق استفاده از وضعیت تنش و هرج و مرج برای توجیه ناتوانی و شکست آمریکا و نیروهای غربی در هدایت بحران عراق می‌باشد. با اجرای سیاستهای قدرتهای خارجی شکاف و بی‌اعتمادی نه تنها در میان گروههای قومی افزایش یافته بلکه در درون گروهها نیز به نوعی رقابت و تنش در زمینه‌هایی همچون روشهای برخورد با حضور بیگانگان، میزان و چگونگی برقراری روابط با دولتهای همسایه، آینده حکومت و برنامه‌های اقتصادی در جریان است. شکافهای موجود میان گروههای شیعی یک نمونه آشکار است. به واقع عدم پذیرش سیاستهای جاری آمریکا در عراق از سوی مقتدی صدر به دلیل تلاشهای آمریکا در حاشیه راندن گروههای مذهبی-ایدئولوژیک در صحنه قدرت عراق است که به نوعی نماینده توده‌ها می‌باشند. از سوی دیگر، قدرت هیچ گروه سیاسی شیعی سیاستهای بی‌تفاوت آمریکا در سال ۱۹۹۱ نسبت به شیعیان را فراموش نکرده است که دست رژیم بعثی در سرکوب گروههای شیعی را کاملا باز گذاشت. به همین دلیل هیچ‌گونه اعتمادی به جهت و اهداف سیاستهای آمریکا نسبت به شیعیان وجود ندارد.

افزایش نارضایتی در میان دولتهای منطقه

تداوم حضور پررنگ آمریکا در منطقه و اجرای سیاست خصمانه علیه حکومتهای منطقه که در قالب تغییر رژیمها در حال پی‌گیری است، به نوبه خود مبنای گسترش ناامنی و بی‌ثباتی در منطقه شده است. این امر نارضایتیهای زیادی را در سطح روابط جامعه جهانی با دولتهای منطقه فراهم کرده است. تداوم تنش در روابط نه تنها در ارتباط با دولتهایی همچون جمهوری اسلامی ایران و سوریه که به طور اصولی با سیاستهای آمریکا مخالفند وجود دارد، بلکه در میان متحدان سنتی و محافظه کار آمریکا در زمینه چگونگی کنترل بحران نیز به تدریج آشکار می‌شود. تداوم جنگ در منطقه خود منجر به زیر سوال رفتن مشروعیت حکومتهای سنتی منطقه می‌گردد که در واقع زمینه‌های

حضور نیروهای آمریکایی را در منطقه طی سالیان طولانی فراهم کرده‌اند. بخش عمده‌ای از درجه مشروعیت دولتهای منطقه نیز به درجه توانایی آنها در برقراری نظم و امنیت در محدوده مرزهای ملی بر می‌گردد. در این چارچوب زمانی که دولت آمریکا اصرار در پی‌گیری سیاست تغییر حکومتها داشته است، طبیعی است که هر نظام سیاسی، تمامی انرژی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود را در جهت مقابله با این خطر سازماندهی می‌کند. نقش دولتهای خاورمیانه در جنگ علیه تروریسم جدید نیز باید در این چارچوب مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. به عبارت دیگر نتیجه فوری پیروزی آمریکا در جنگ به معنای تداوم این سیاستها در گام بعدی و هدف قرار دادن نظامهای سیاسی در منطقه است. در نتیجه کشورهایی که به طور طبیعی می‌توانند ابزارهای سازنده‌ای در جهت صلح و امنیت جهانی باشند به دلیل احساس خطر از ناحیه تهدیدات نیروهای مداخله‌گر خارجی به نیروهای بی‌طرف یا حتی مخالف حضور نیروهای خارجی تبدیل می‌شوند.

دستاورد

دخالتهای قدرتهای مداخله‌گر خارجی در ساخت طبیعی قدرت و سیاست منطقه خاورمیانه در طی سالیان متمادی یکی از دلایل اصلی شکل‌گیری تروریسم جدید می‌باشد. تروریسم جدید بر مبنای مشکلات سیاسی-امنیتی و فرهنگی موجود در منطقه خاورمیانه شکل گرفته و با حضور نیروهای بیگانه و اعمال سیاستهای آنها و با فراهم شدن زمینه‌های تنش و بی‌ثباتی به حیات خود ادامه می‌دهد. به همین دلیل بسیار غیر واقع‌بینانه است که برای حل یک مسئله فرهنگی سیاسی، از ابزارهای نظامی استفاده کرد. از این لحاظ هدایت جنگ علیه فعالیتهای تروریستی به شکل فعلی از طریق ابزارهای متعارف نظامی موفقیت‌آمیز نیست. حل تروریسم جدید نیازمند شناسایی ریشه‌های شکل‌گیری آن و یا به عبارت دیگر حل مسئله از طریق ابزارهای سیاسی و به‌کارگیری برنامه‌های بلند مدت دارد. برای جامعه بین‌المللی مهمترین اصل در

مبارزه با تروریسم جدید ایجاد فضای آرام و بی تنش در منطقه خاورمیانه است. اگر روند دموکراسی سازی در منطقه را به عنوان یک اصل مهم در مبارزه با حرکت‌های افراط‌گری در نظر بگیریم بی تردید در یک فضای پر تنش و نا امن هم چون منطقه خاورمیانه که در آن وجود جنگ و تهدیدات متقابل یک محور اصلی است، حل این مسئله امکان‌پذیر نمی‌باشد. بر همین اساس هدایت جنگ‌های جدید در منطقه به وسیله آمریکا خود منجر به افزایش، تداوم و حتی مشروعیت حرکت‌های تروریستی دست‌کم در نزد طرفداران آن شده است. تحولات اخیر در منطقه آشکار ساخت که پذیرش هرگونه تغییری در ساخت قدرت منطقه باید با توجه به ویژگی‌های سیاسی - اقتصادی و فرهنگی منطقه صورت پذیرد. روند دموکراسی‌سازی نیز از این امر مستثنی نیست. هدایت دموکراسی سازی بر مبنای اصول لیبرالیسم غربی مورد پذیرش ملتها و دولت‌های منطقه نخواهد بود که به نوعی ویژگی‌های خاص خود را دارند. بنابراین هدایت جنگ علیه فعالیت‌های تروریستی به شکل فعلی و به وسیله قدرتهای خارجی به نوبه خود منجر به افزایش تنش و بی نظمی در منطقه می‌شود که در نهایت و در دراز مدت به نفع صلح و امنیت منطقه خاورمیانه و به تبع جهان نمی‌باشد. □

1. Riaz Hassan " Life as a Weapon , " ISIM Newsletter IH, June 2006, for further information in this regard see also Sabine Damir - Geilsdore , Martyrdom & Resistance in the Middle East , ISIM Newsletter , ibid .
2. Riaz Hassan , op. cit. , p. 8.
- 3- For further information in the role of foeign powers in the Middle East politics see Raymond Hirnebusch, *The International Politics of the Middle East*, Manchester University Press, p. 154.
4. Ronald D. Asmus and Michael Mcfau, " Let's get, Serious about Democracy in the Greater Middle East," *Progressive Policy Institute* , March 2004 available at: <http://www.worldsecuritynetwork.com/showArticle3.ctm?Article-ID=9149>.
5. See George W.Bush's speech at the Ntional Endowment for Democracy, 6 November 2003 , available at : <http://www.whitehouse.gov/news/releases/2003/11/20031106-2.html>.
6. Stephan Zanes, "US Policy to ward political Islam," *Foreign Policy in Focus*, 12 September 2001, available at: altnet.org/story/11479).
7. Mahmood Sariolghalam , "Justice for All," *The Washington Quarterly*, Summer 2001, p. 115 .
8. Kayhan Barzegar " Al Quadd Terrorism and the Middle East," *Journal of Low and Politics* , Vol. 1, No. 2, Spring 2005.
۹. در یک نظر سنجی که به وسیله مرکز تحقیقاتی Pew انجام گردید، افکار عمومی جهان غرب نگرانی شدید خود را از نحوه هدایت جنگ توسط آمریکا علیه تروریسم و خطرات آن برای جوامع اسلامی ابراز داشت. بر اساس این نظر سنجی این نگرانی که ابتدا در جوامع عربی و مسلمانان منطقه خاورمیانه بیشتر وجود داشت در حال حاضر به سایر نقاط جهان اسلام نیز سرایت کرده است. در این نظر سنجی اکثریت مطلق در فلسطین و اندونزی و حدود ۵۰ درصد در مراکش و پاکستان اظهار داشتند که سیاست‌های بن لادن در برخورد با مسایل جهانی تا حدودی صحیح است. ۷۱ درصد در فلسطین اعمال بن لادن را تایید کردند. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه بنگرید به:
-The Pew Research Center, "Views of a Changing World 2003," 3 June 2003.
10. Riaz Hassan, *op.cit.*, p. 9.
11. See Rabin Wright and Glenn Kessler, Bush Aims for Greater Mideast Plan," *The Washington Post Quarterly*, February 2004.